

رزمنده بزرگ فرهنگ

مارکسیسم - گورکی در عداد آن استادان بزرگ فرهنگ است ، که با تمام زندگی خویش مبین عصر و زمان هستند . اهمیت آنها خیلی بیش از حدود يك رشته معین خلاقیت است . آنها بتمام تقاضای عمده زمان پاسخ میدهند .

اینگونه استادان راملت‌ها در مهم‌ترین مراحل قاطع زندگی تاریخی خود، در مرز عصرهایی پدید می‌آورند، که گذشته با آینده تلاقی مینماید و مواجه میگردد .

حالا من دیگر بیاد ندارم در چه موقعی نخستین بار نام گورکی را شنیده‌ام .

همینقدر میدانم ، که این نام در یکی از روستاهای قدیمی بکوشم خورد . قبل از آن که من بمدرسه بروم و خواندن آموخته باشم . شهرت گورکی به احتمال قریب به یقین با امواج اولین انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه به دیه دور افتاده جنگلی مارسید . در آن زمان ، که من خاطراتی درباره خویشتن دارم ، فیلسوفها وداناهای آبادی ما در هر مجمعی از او حرف میزدند .

صحبت از کتابهایش نبود ، که یقین در آن زمان هنوز هیچکس در آبادی ما نخوانده بود ، بلکه صحبت از خود او بود ، بعنوان يك پهلوان رزمنده معجز نمای ملی ، که از اعماق زندگی سر بر آورده بود تا نشان بدهد ، که يك انسان روس در صورتیکه تمام نیرویش را بکار بیندازد قادر است چه کارهایی بکند .

افسانه‌هایی دهان به دهان نقل میشد : که حتی وزیران از این آدم میترسند . دلشان میخواست ، که او را توی زندان از انظار دور و مخفی نمایند ولی جرئت نمیکردند . اگر هم زندان می انداختند - در هر صورت نمیتوانستند او را در آنجا نگاه بدارند ، زیرا او وردی میدانست ، که قادر بود هر قفل و بندی را باز کند . او بارها هم خودش از زندان بیرون آمد و هم دیگران را بیرون آورده بود .

این افسانه‌ای که من در کودکی درباره گور کی شنیده بودم همیشه در خاطر من مانده است.

آشنائی با کتابهای او و با شرح حال واقعی وی آنرا زایل و حتی متزلزل هم نکرد، بلکه برعکس آنرا تأیید و تثبیت نموده است و با مفاد قطعی اشباع کرده و بزندگی واقعی نزدیکتر کرده است.

نویسنده داستانهای «مادر-چودرا» و «عجوزه ایزرگیل»، کتابهای «مادر» و «زندگی نامه‌های سه‌گانه»، «افسانه‌هایی درباره ایتالیا» و داستان‌های وصفی «در روسیه» تا ابد برای من موجودی بیشتر و برتر از یک نویسنده بزرگ باقی ماند.

من در وجود او آن انسان بلند پایه‌ای را مشاهده مینمودم، که با فداکاریهای نمایان تمام دوران زندگی خود مشوق والیام بخش مردم است و حتی زمان را به اوج تعالی میرساند.

سخن مشهور «انسان، این کلمه طنین غرور آمیزی دارد» را دیگری هم میتواند بگوید، لیکن در اثر هیچکس دیگر با چنین قدرت خارق‌العاده اعتقاد باطنی مانند گور کی ممکن نبود انعکاس یابد.

در آثار وی ایمان به انسان از کتابها استخراج نشده، بلکه بر اثر تجربیات شخصی در حال صعود به قله بلند فرهنگ، بر اثر مبارزات فستوه برای تثبیت حق هر فردی برای چنین صعودی بوجود آمده است. انقلاب روسیه و بنیان‌گذاری فرهنگ جدید را بدون وجود گور کی من حتی نمیتوانم تصور بکنم. موقعی که خود من شایق شدم در سلك اهل قلم در آیم و رزیدگی در نویسندگی را مستقیماً از روی کتابهای نویسندگان مختلف می‌آموختم، و بدیهی است، مقدم بر همه، از روی کتابهای ستایشگران روستاهای روسیه و طبیعت ما نوس و ما لوف فرامیگرفتم. لیکن شیفته هر کدام از سراینندگان کلام بدیع هم میبودم، این را میدانستم، که هیچکدام از آنها نمیتوانند من و گور کی حائل بشوند.

هر چیز خارق‌العاده و باور نکردنی درباره وی بنظر من قابل قبول و باور کردنی بود.

در دوران جوانی گور کی را در مد نظر چنین مجسم مینمودم که او مانند وجدان زمان در همه جا حاضر و ناظر و دانا بر هر چیز است. در اعماق قلبم، بطور مبهم، منتقد بودم، که او فرصت مییابد تمام چیزهایی را بخواند، که اندک‌اندک تباطی با ادبیات دارد، و بنابراین سطوری هم که من مینگارم زمانی بدست او خواهد رسید.

این فکر هم مسرت بخش وهم وحشت انگیز بود. این اندیشه مرا موظف میکرد که کار بکنم و به خودم رحم نکنم و اجازه ندهم وقت و فکرم را بمطالب پوچ و بیهوده بمصرف برسانم. سرمشق گورکی تعلیم میداد، ارزش کلام بوسیله شرح حال و زندگی نویسنده که مشخص آن است و بوسیله غنای روحی او تعیین میگردد.

من دیگر میدانستم سهولت میتوان هرشک ادبی را بوجود آورد، ولی بوجود آوردن زندگی واقعی امکان پذیر نیست. زندگی را باید گذراند و دید. گورکی میگفت: «زندگی عمل انسان است» و این موضوع را با زندگی و سر نوشت خود ثابت مینمود.

تمام زندگی او عمل ساده نبود بلکه بمعنی بسیط کلام سراسر خلاقیت بود. مخصوصاً بهمین سبب هم زندگی او افسانه ساده بیستم شد افسانه مقرون به حقیقت و بطرزی ژرف ملی، که قدرت کار و اراده خلاقه انسان و شادی عمل را تثبیت مینمود. ادبیات شوروی ما از همانجا شروع شده است.

همه میدانند، که گورکی بسیاری از نویسندگان با استعداد نسل اول بعد از انقلاب اکتبر را رهبری نموده است. ولی او به اشخاصی توجه مینمود، که از اعماق روسیه جدید در میآمدند و وارد ادبیات میشدند - یعنی بنویسندگان ولایتی توجه خاصی مینمود.

از دوستان قدیمی من در شهر اسمالنسک، آلكساندر - بلشکوف شاعر، که آثارش را با نام مستعار «اوریم» بچاپ میرساند نامه بسیار مودت آمیزی از زگورکی دریافت نموده بود.

آلكسئی - ماکسیموویچ - گورکی به او چنین نوشته بود: «مصنف صاحب چهره و سبک خاص خودش است. بدیهی است، که این موضوع بسیار خوب است. قوه سامعه و تشخیص آهنگ او بد نیست و سلیقه انتخاب کلمات را هم دارد. اینهم بد نیست. او دارای «اندیشه و تفکر» دلپسند هم هست، ولی، بقول از معلوم، اندکی ابهام و واضح نبودن تمثالها و همچنین کلمات زاید، گاهی هم زمخت و بی مورد از همان ابهام ناشی میشود. «اصول فنی» نقص دارد.

لیکن چنین جواب های مودت آمیز بهمه همولایتی های من، که به گورکی مراجعه مینمودند، نرسید این يك نامه کوتاه اوست به م.د. باگا - مولوف (و. گودیموف):

«حکایتها» بد نوشته شده است.

لازم است، که شما قدری تعلیم بگیرید، البته اگر میل شما به نویسندگی میل جدی است. من بشما خیلی توصیه میکنم، که حکایات کوچک چخوف را با دقت مطالعه کنید، او بشما خواهد آموخت که چگونه در کلمات صرفه جوئی نماید، همچنین انجام و دقیق بودن مطلب را یاد خواهد داد، آنطور، که

شما مینویسید ، نیکلای - اوسپنسکی در سال ۱۸۶۰ مینوشت . در زمان مادیر
این طرز نویسندگی مناسب نیست .

ولی این نامه حاکی از سختگیری آن نویسنده جوان را نمید و کله خورده
نکرد . بعدها خود احوکایت میکرد ، آن نامه چقدر با و کمک کرده است تا راه
خود را بیابد . راهی را هم که یافته بود عبارت بود از بررسی و نگارش موضوع
تاریخی به استناد منابع و مدارک مربوط به شهر اسمالنسک که از آن اطلاع داشت
و برایش مأنوس بود .

حتی در سالهای آخر دهه از سال ۱۹۳۰ بعد اورمان قابل توجهی درباره
یک نقاش هنرمند ، از دهقانان زر خرید تحت عنوان «مارتین نقاش» نوشت ،
که تا کنون هم همیشه مورد علاقه خوانندگان است .

من نمیدانم که کتاب «سیم هاتوی کاه» اثر میخائیل - ایسا کوفسکی ، که در
مطبوعات پایتخت شدت مورد انتقاد و حتی دشنام گویی واقع شده بود ، چگونه
بدست گورکی رسیده بود . لیکن خوب میدانم که «تقریظ او» که در اوایل سال
۱۹۲۸ در روزنامه «ایزوستیا» انتشار یافت گذشته از خود ایسا کوفسکی در
سر نوشت بسیاری از شاعران جوان منطقه اسمالنسک نقش عظیمی نمود و تأثیر
فوق العاده داشت چه آنها در آن زمان ایسا کوفسکی را معلم خود میدانستند .
آن نامه راه را برای جریان کامل شاعرانه گشود .

از سال ۱۹۳۰ بعد در مجله «تعلیمات ادبی» که بمدیریت گورکی طبع
میشد ، نظر مساعدی نسبت به کتاب کوچک من بنام «دیدارها» انتشار یافت .
فقط بعد از آن من جرئت یافتم اشعارم را برای مجله «کالخورنیک» (دهقان
کالخورزی) فرستم ، در مجله ای که حتی یک سطر هم بدون اجازه گورکی درج
نمبشد . این موضوع هم ، که گورکی یکی از اشعار مرا تحسین نموده بود ، برای
دوران جوانی من در عالم ادبیات موجب بزرگترین شادی و وجد من بشمار میرفت .
اکنون دهها سال گذشته است . جلو چشم من شیوه های ادبی و شهرت ها
تغییر یافته ، روش های بمیان آمده و زود هم فراموش شده است . خود من از
امیال و هوس های زودگذر مصون نبوده ام . لیکن با مرور سالها این کلمات
گورکی از «تقریظ» اش برای کتاب ایسا کوفسکی که باید آنرا با آب زر نوشت
بیش از پیش بخاطر من می آید .

اکنون من با تجربه ای که شخصاً اندوخته ام ، با تجربه تمام دوران زندگی
خود میتوانم درستی این کلمات را تأکید نمایم

نیکلای ریلنکوف
سخنسر ای نامی شوروی